

زاله مهربان ، شاعر و ترجمان عارف ، و جدان و خرد مردم !  
اگر بخاطر دیر نوشتن قلب خدی تا ترا شکسته بگم ، معذرت بخوام ،  
زندگی بار گرانی را بر پیکر ناتوانم انداخته و آنچه از من نمی آید  
از من خواسته شده .

آنچه به درخواست رفیق عزیز بدیع بستگی دارد ، اجراء شده ،  
نامه ایشان را بالذات به رفیق بریالی سپردم و در باره طرح  
ایشان باره هر چیزی نیز گفتگو کردم . و طیفه من در همین مقطع خاتمه  
یافت . باور داشتیم که رفیق بریالی با امکانات خودشان  
مبظور اجابت و یا تبادل نظر و استیضاح بر رفیق بدیع مراجع  
سفر نمایند . چنانچه ایشان بعد از حصول نامه رفیق بدیع دوبار  
در مسکو بوده اند .

شعر دوستان و ادب پروران دوران ، نقد ب فعالیتها  
تقریباً با تمام افریده های <sup>های</sup> سالها آشنا هستند . صدای زاله  
را چون صدای نهاد عصیانگر ملیون ها ایرانی ، صدای خردمندان  
قهرمان تاریخ - صدای بشریت عدالت خواه میشوند .  
اینجا در کشور ما که حساب را با خون و آتش تصفیه میکنند ،  
گوش هاں گرفته قرون شوایی یافته و کتک هاں قرون بخت  
آمده اند . حرفهای شما که جرقه های بهارستان زردشت را  
بگرمای شعر توده بی قرن بیستم تعویض کرده است در آنشکده های  
سینه های سوخته عاشقان حقیقت تجلیگاه و سراج نیایشهای خود را  
باز یافته است .

به زاله این پیامبر ایرانی انقدب جهانی گوش داده شده است  
زهی شرف ، زهی افتخار !  
*سیدان الله*